



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۳/۱۳



غ. حضرت

جواب کوتاه به اظهارات جناب آقای م. بارز

قرار بود این عرایضم را قبلاً تقدیم کنم ولی به علت یک مسافرت دو هفته ای موفق به این امر نشدم. بنده چند روز پیش در همین سایت زیبا در مورد نوشته آقای سدید یک تبصره ظاهراً ساده و کوتاه! به عرض رسانیده بودم که در خلال تبصره ام با نوشته جناب آقای بارز که ایشان نیز در رابطه با نوشته آقای سدید اظهار نظر جالب ارائه نموده بود، نیز تماس گرفته بودم. نوشته بنده مثلیکه موجب عصبانیت تُند آقای سدید و عکس العمل نرم و غیر پرخاش گرایانه جناب آقای بارز گردید. جناب آقای سدید نوشته بنده را به مثابه عملیات تخریب شهر کابل که در اوایل دهه نود رخ داد، تلقی نموده و اظهار خوشحالی نموده که اراده جامعه بین المللی در پایان یافتن فاجعه تخریب کابل نقش بسزائی داشته. من نمی دانم که این مقایسه آقای سدید را چگونه توجیه کنم، البته اینقدر جسارت دارم که بگویم که احسنا به این حس قوی شنوائی و بینائی که موفق به درک این تخریب! گردید و تأسفاً به حس ضعیف یک میلیون باشنده این شهر فاجعه زده که هیچ درک از این راکت پرانی ها و تخریب شهر نداشتند. آقای بارز بدون اینکه نکات برجسته نوشته بنده منجمله عاملین کشته شدن ده ها میلیون انسان در خلال دو جنگ جهانی و همچنین ایجاد شبکه های تروریستی همچو طالب و القاعده و داعش و غیره توسط استعمار نُو و همچنین موضع خصمانه جبهه ملی فرانسه در قبال مسلمانان کشور فرانسه و سائر مسائل مطرح شده مهم، تماس و آنرا نقد کند، به مسائل خورد و ریزه پرداخته و ضمناً بنده را به تناقض گوئی متهم نموده بدون اینکه نکات تناقض را توضیح و معرفی نمایند. اگر یک کسی بر گردن عقاب سوار و در ارتفاع و سرعت بلند و بالا گذارش چشم دید های خویش به سایرین مخابره کند طبعاً گفته هایش ضد و نقیض می نماید، زیرا در عرض ده دقیقه حالات متناقض را احساس و مشاهده می کند، تغییر اقلیم، وضعیت جغرافیائی، وجود زنده جات گوناگون و چه و چه مشمول این تناقض گوئی ها میباشد. اگر جناب آقای بارز از تناقض گوئی بنده حظ بُرده و آنرا جهت تقویه استدلال خویش مقابل بنده بکار می بندد، اینک به عنوان هدیه، تناقض گوئی های! بیشتری خدمت شان تقدیم میدارم: با توجه به تغییر افکار و تغییر شرائط و تغییر کردار معامله گران سیاسی ای بزرگ و کوچک عرض شود:

سی و چند سال پیش، نزد مردم آزاد اندیش کشور ما منجمله بنده، یک سگ منسوب به جوامع غربی، بهتر و با فضیلت تر تلقی میگردید تا یک انسان شوروی بخصوص انسان شوروی ای که در عملکرد اُردوی سُرخ و حزب کمونست سهیم بود ولی امروز اینگونه نیست.

امروز نه شوروی ای وجود دارد و نه هم حزب کمونیست شوروی بناءً نفرتی که در برابر شوروی وجود داشت امروز وجود ندارد، اگر یک روزی شوروی منحيث یک اشغالگر خواسته های نامشروع و زورگیرانه اش بر من افغان به هر قیمتی که شده، تحمیل مینمود امروز جای آنها را دیگران گرفته و به هر قیمتی که شده خواسته های نامشروع و زور گیرانه خویش را بر ما تحمیل میکند.

ما و شوروی یا بهتر بگویم من و روسیه هزاران سال با هم همسایه بوده ایم و هزاران سال باهم همسایه خواهیم بود و با توجه به وقوع فجایع بعد از ثور و جدی و با توجه به پی آمد های مثبت و منفی این فجایع و رسوائی و در ماندگی آن (که طبیعتاً برای هر دو جانب درس عبرت شد) و با توجه به تغییر کمی و کیفی روسیه، ما دو تا را در یک مسیر دیگری قرار داد.

حال اگر در وطن ما یک حکومت واقعاً مردمی و چیز فهم حاکم شود، در رابطه با روسیه جدید با استفاده از تجارب تلخ گذشته، یک تجربه شیرین کمائی خواهد گردید. مگر این امر در مورد استعمار فرانسه و کشور استعمار زده الجزائر صدق نمی کند؟

بهر حال، ادامه تناقض گوئی:

من با اینکه یک آدم مذهبی میباشم ولی این مانع نمیشود که:

به همان اندازه که با مبارزین راه استقلال که در برابر استعمار انگلیس و تجاوز شوروی جان فشانی نمودند، عشق می ورزم، به همان اندازه منحيث یک انسان با مبارزین راه استقلال و آزادی سایر ملل که در برابر استعمارگران جنگیده اند، عشق می ورزم.

بهمان اندازه که با مارتین لوتر کینگ و گاندی و باچاخان و نیلسون ماندیلا عشق می ورزم با چی گوارا و هوشی مین و سلوادور البنده نیز عشق می ورزم.

تناقض گوئی! غلیظ :

من از صدام و قذافی و حافظ اسد بخاطر موضع گیری شان (به نفع شوروی) سخت نفرت داشتم و دارم و خواهم داشت ولی از فیدل کاسترو و دانیل اورتیگا نه اینکه نفرت نداشتم بلکه دوستشان داشتم و دارم که علتش هم خدمت و فداکاری برای مردم و کشور خود میباشد و نیز فکر می کنم که فیدل کاسترو یگانه رهبر یک کشور کمونستی بود که خاموشانه بر شخصیت کاذب انقلاب! ثور و رهبران آن خندید و آنان را به تمسخر گرفت.

امروز که بسیاری از روشنفکران افراطی پیام مسجد و کلیسا و کنیسه و بُتخانه را به نام اینکه انسان خودش یک موجود بیدار و آگاه و آزاد اندیش است، نقد و نفی می کنند، پس این نیز یک نوع روشنفکری است که من یا امثال من به امر و اشاره لیبرال دموکراسی یک شخص یا جریان سیاسی را تائید یا رد نمی کنیم بلکه خود ما با توجه به این اصل که انسان خودش یک موجود بیدار و آگاه و آزاد اندیش است، تصمیم به تائید یا عدم تائید این یا آن خط فکری و شخصیت اجتماعی یا سیاسی می گیریم.

ادامه تناقض گوئی!:

من از شخص حافظ و بشار اسد و رژیمش سخت نفرت داشتم ولی امروز با توجه به پلان های استعماری قدرت های بزرگ و پی بردن به عمق فاجعه بار این پلان ها، هرگز تسلیم استدلال! رسانه شیطانان بی. بی. سی. نخواهم شد، بی. بی. سی. ایکه تلبیسانه به من القاء می کند که مثلاً چرا باید یک افغان شیعه در سوریه کشته شود؟

مسئله به این سادگی نیست که به من افغان القاء می شود، و این امر نیز نباید به سادگی پذیرفته شود که گویا یک افغان یا هر انسان دیگر طرفدار اعزام و کشته شدن وطندار یا هم‌نوع خود در سوریه می باشد. آنچه که یک وجدان سالم را می آزارد این مسئله است که چرا رسانه های مغرض غربی بخصوص بی. بی. سی. (این پایگاه بی حیائی) به مادران و پدران تروریست های مزدور سوریه و هفتاد و دو فرقه ضالّه ایکه از تمام عالم در آنجا جمع شده و برای تأمین منافع استعمار می جنگند، مهربانانه توصیه نمیکنند که خون های خویش را در سوریه به هدر ندهند.

بهر حال عرضم به جناب آقای بارز اینکه بسیاری از پدیده های پیچیده و بغرنج همچو یک سکه دارای دو رخ و روی میباشد، تشریح و توضیح و معرفی هر دو روی آن کمی سخت بنظر میرسد و توقع پذیرش آن نیز یک توقع بیجا خواهد بود، بناءً عقل بنده و جناب آقای بارز در چاک کلاه یک خورد ضابط خزیده باشد اگر از همدیگر توقع پذیرش افکار یکدیگر را داشته باشیم، البته مایه مسرت میبود اگر ایشان در مورد نکات برجسته نوشته قبلی بنده بخصوص یکی دو سطر آخر آن یک تبصره منصفانه مینمود.

راستی، یک نکته مهم که در نوشته اخیر جناب آقای بارز نظرم را جلب نمود اینست:

ایشان نوشته خویشرا با عنوان " فطرت انسان آزادیست نه دینی!!" آغاز نموده که به نظرم عنوان نوشته با موضوع مورد بحث هیچ تناسب ندارد.

احترامانه عرض شود که هیچکس ادعا ندارد که گویا فطرت انسانی دینی میباشد کما اینکه ادعای "فطرت انسان آزادیست" نیز قابل قبول نیست، در واقع فطرت، یک پدیده نیست که بخواهیم آنرا در قالب این یا آن مقوله تعریف کنیم بلکه فطرت یک نوع به اصطلاح فایل میباشد که از بعضی پرده ها و هارمونی ها و تناسبات تغییرناپذیر و ثابت تشکیل شده که در آله ساز ارکستر بشریت بطور یکسان تعبیه شده و بهمین خاطر نواختن ساز مخالف این سیستم هارمونیک منجر به طرد بشر خلاف کار از مجموعه این ارکستر میباشد، مثلاً انسان فطرتاً وابسته به زیبایی (عدالت، نیکی، خوشی، زندگی مشترک، عشق ورزیدن به اولاد و والدین و دوست و عزیز و آشنا، لذت بردن مشروع و.....) میباشد و فطرتاً گریزان از ضد این اوصاف میباشد. بنا بر این آزادی یا مذهب یا فرهنگ یا هر ارزش دیگر زمان مقبول یک بشر سالم قرار می گیرد که ریشه اش در فطرت نهفته باشد.

و اما خدمت آقای سدید عرض شود:

آقای سدید با نوشته اخیر خود دست به یک سلسله بزعم خودش افشاء گری ها زدند یا بهتر گفته شود موفق به کشفیات تازه شد که در خلال آن یک عزیز استاد و سالخورده را مورد آماج اتهامات و بیانات زهر آگین خویش قرار داد. مسئله این نیست که من بخواهم در صدد گرفتن موضع دفاع از این شخص سالخورده و استاد باشم (من قدرت دفاع از موضع خود را ندارم، چه رسد به دفاع دیگران) بلکه مسئله اینست که ما چرا باید تا این حد مجبور شویم که با ادبیات سخیف یک وطندار بزرگتر از خود را بنام بازگو نمودن حقایق و واقعیات، بکویم. اگر ملزم و موظف به حق گوئی باشیم چرا این حق گوئی! را در حالات عادی انجام نمیدهیم و منتظر یک فرصت دیگر (زمان وقوع درگیری طفلانه) می مانیم.

من یادم هست، همین آقای سدید در پنجره نظر سنجی با استاد هاشمیان صاحب یک تبادل نظر بسیار صمیمانه داشتند، آنزمان چرا نتیجه این کشفیات خویش را منعکس نمی نمود؟

البته نحوه و کیفیت و محتویات کشفیات آقای سدید که در مورد "سید بودن و دوکانداری دین و امثالهم" بیان شده، نیز قابل بررسی دقیق میباشد که بماند به یک فرصت دیگر اما:

آقای سدید مسائل دینی-اجتماعی را خیلی غیر منصفانه تر از یک مستشرق غربی می کاود که علت آن شاید همان افکار پنهان مارکسیستی ایشان میبوده. هیچ کسی معترض چگونگی افکار یک شخص دیگر نمیتواند باشد ولی مسئله اینست که هیچ کس حق ندارد زیر یک ماسک دیگر، موریانه وار به کاوش موضوعات فلسفی-دینی مثل یک مستغرب بی انصاف شرقی پردازد.

یک مستشرق غربی اگر به اینگونه مسائل پرداخته است، از خود یک انگیزه علمی یا حتی مذهبی میداشته ولی یک کسی که علناً اعتراف به عدم وابستگی اعتقادات مذهبی میکند نمیتواند در عالم بی طرفی و انصاف، نتیجه کار و تراوش فکری خویشرا به دیگران بقبولانند.

آقای سدید می گوید که دین اسلام از وجود فلسفه و کلام و عرفان و هنر و... بی نیاز نیست، در حالیکه موضوع اصلاً این بود که ثبوت "حقانیت" اسلام نیاز به فلسفه و عرفان و هنر ندارد زیرا قرآن خودش معرف و مفسر حقانیت خود میباشد، یعنی در واقع این فلسفه و عرفان و هنر و کلام است که نیاز به قرآن دارد نه برعکس، بهتر گفته شود که این خود قرآن است که فلسفه و هنر و زیبائی و تکوین و تعقل و تفکر را ترسیم نموده نه اینکه دیگران قرآن را ترسیم نموده.

ارشادات قرآن در مورد مسائل اجتماعی بسیار مستقل و واضح است:

به صراحت می گوید که جنگ و دعوه و ربا و سود و احتکار و قتل ناحق حرام است.

توجه به استحکام وجود خانواده و جامعه نیز مورد تأکید قرار گرفته.

در مورد مسائل اقتصادی به صراحت می گوید که باید پرداخت ذکاة که همانا مالیات است، بطور احسن پرداخت شود.

در مورد مسائل دیگر مثلاً علم و تفکر و تعقل توصیه های جدی نموده.

در مورد خلقت و تکوین نظر خاص خود را بیان نموده، خصوصاً خلقت انسان و مراحل تکوین آن نظر خویشرا خیلی ظریفانه که حتی مورد تأیید علم امروزی نیز میباشد، بیان نموده.

در مورد وقایع تاریخی نیز توضیحات دقیق ارائه نموده که کاوش اجساد مومیائی شده و بقایای آثار معماری آنزمان مؤید این ادعا میباشد.

تشریح موجودیت فرعون و قارون و هامان (یعنی قدرت سیاسی و اقتصادی و رسانه ای) و وجود نمادین یا واقعی آن در هر زمان حتی زمان خود ما نیز سخت قابل توجه میباشد.

در مورد هنر و ادبیات، بیان سرگذشت یوسف و یعقوب بهترین داستان را ارائه نموده و اگر اسرائیلیات بر آن اضافه

گردد، بهترین و زیبا ترین رومان تمام اعصار بشریت را تشکیل خواهد نمود. گذشته از اعتقاد به حقانیت آن، خود داستان یک شهکار بی نظیر میباشد که شاید منبع الهام تمام داستان نویسان و رومان و ناول نویسان عالم به حساب آید.

عرض آخرم خدمت آقای سدید اینکته:

همه ما ملزم به رعایت حق آزادی بیان هستیم ولی نباید بخود اجازه دهیم که از بالون آزادی خود اشیای نامناسب و بُرنده را بر منازل و محل سکونت مخالفین فکری خود فرو بریزیم و صحنه های نازیبا خلق کنیم. و باز هم عرض آخرم:

این مهم نیست که آقای سدید و من یا دیگران معتقد به دین و مذهب باشیم یا نباشیم بلکه: با توجه به موجودیت سلاح های مهلک و مهیب و کشنده و با توجه به وجود اختلافات در سطح دو عضو یک خانواده تا اختلافات و دشمنی در سطح کشور های قدرتمند، بشریت دو راه بیشتر در پیش روی خود ندارد، یا نابودی یا اصلاح توسط یک عملیه متافزیکتی که از یک پناه گاه معنویت صورت خواهد گرفت.
پایان.

